

نادم باد چنین بادا!

امیر حسین خوشحال

کاریکلمانورهای رسش و سیبیل دار

محمد مهدی معارفی

معلم نمونه، تخته سیاه را رو سفید کرد.
در زندگی اش و امداد تمام بانک هاست، کارمند!
دلش که لرزید، ساکنان قلبش زیر آوار احساسات ماندند.
دریچه‌های قلبش که گرفت، دیگر نتوانستم در قلبش نفوذ کنم.
نمی‌گذاشت لباس بر تن فقیر زار بزند، خیاط مهربان!
روزم را شب کرده بود، بخت سیاهم!
آفتای لب بام بودم، دختر همسایه با عینک دودی به من نگاه می‌کرد.
در انتظار معجزه‌ای برای دیدن بود، نقطه‌ی کور!
بعد از دیدن روی ماهت، از تقویم قمری استفاده می‌کنم.
برای اینکه قدم روی چشمش بگذارند، چشم اندازش پیاده‌رو بود.

خواهرم با زنان و مردانی
می‌رود جمعه «مولوی خوانی»

« بشنو از نی » همیشه می‌خواند
معنی اش را ولی نمی‌داند

جلساتش خوش است و شورانگیز
گاه در طرقیه است و گه شاندیز

گاه در باغ دنجی و پر آب
تازگی هم درون کافه کتاب!

گفتم او را که: « خواهر نازم!
ای که هستی تو محروم رازم

خواهشان بندۀ را ببر با خود
جلساتی که می‌روی، گر شد»

گفت: « باشد به روی چشمانم
نکنی البته پشیمانم! »

الغرض با زنان و مردانی
بندۀ رفتم به مشیوی خوانی!

بود در باغ دلکشی جلسه
هم زمین پر زکفش و هم قفسه!

دست یک عده‌ای زمهمانان
بود گیتار و تنبک و قلیان!

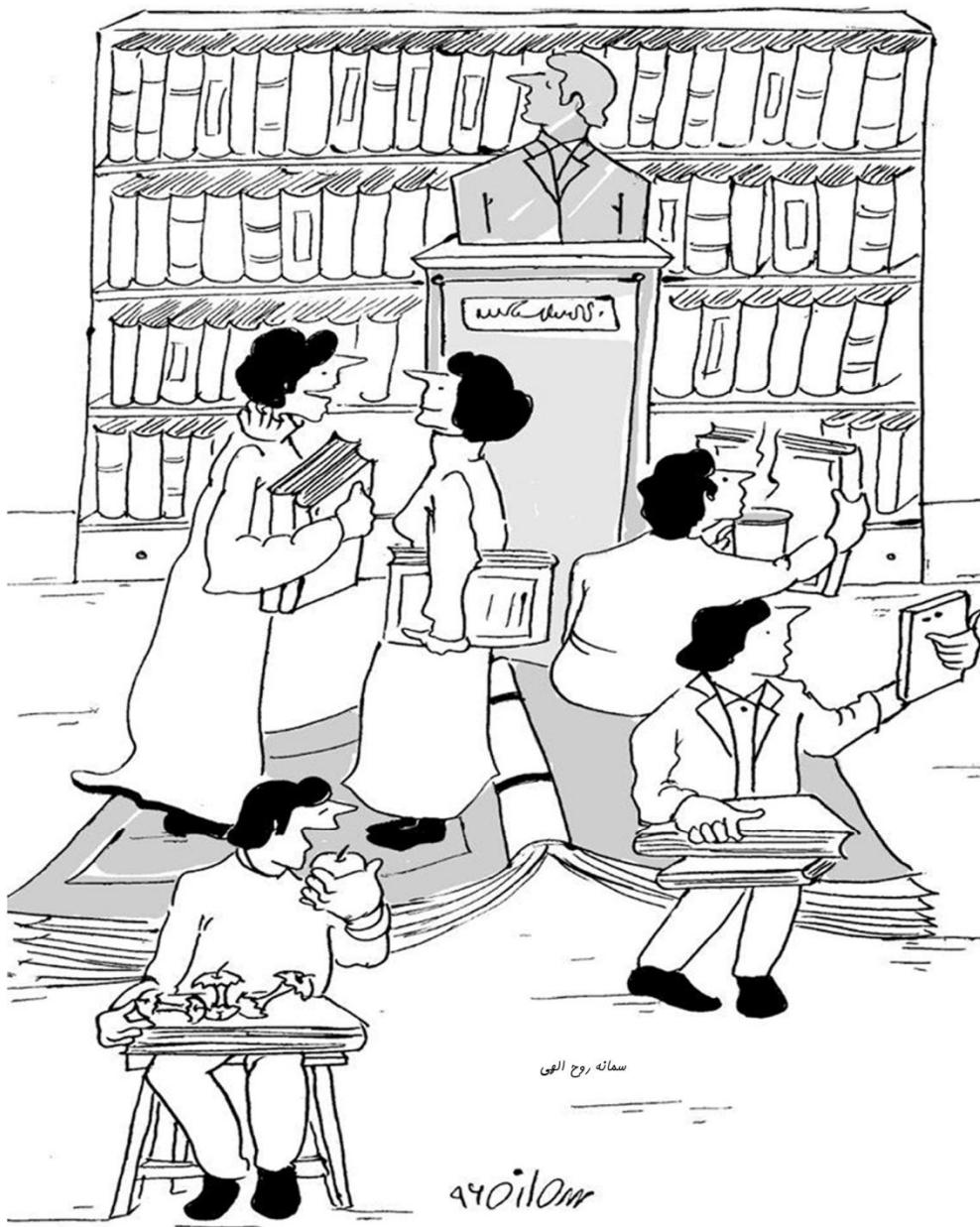
بانویں با لباس مهمانی
مثلاً بود مشیوی خوانی

رقص و آهنگ دنیوی بودش
همه چی غیر مشیوی بودش

بندۀ پرسیدم از کسی آنجا:
« بوده در قرن چند مولانا؟ »



داد یک پاسخی که نادر بود
گفت: « او شاعر معاصر بود! »



سوانه روح روش